

ایران از داشتن آرش و آرش‌هایی که جان فشانی می‌کنند تا مرزهای ایران را بگسترانند به خود می‌شبالد و به جهانیان فخر می‌فروشد . آرش برای فتح قله البرز لحظه شماری می‌کند . صخره‌ها در زیر قدم های آرش آرام و قرار ندارند بسان آن که می‌خواهند او را از رسیدن به نوک قله منع کنند ولی در دل شادند ، زیرا می‌دانند آرش ، نام البرز کوه را بر جهان حک می‌نماید و جهانیان تا ابد نامش را به خاطر می‌سپارند . صخره می‌گرید و می‌خندد و قامت استوار آرش را که با قدمهای لرزه بر اندام او می‌اندازد می‌کند

کوه استوار نیز می‌گرید تمام وجودش محو وجود آرش شده است و به او رشک می‌ورزد و این را میداند که قطعا در رقابت استقامت و استواری با آرش بازنده ای بیش نیست . اما از جهت دیگر خوشحال است زیرا می‌داند پس از آن می‌تواند به کوه های دیگر فخر بفروشد و خود را به عنوان آرامگاه یک دلیر مرد معرفی نماید .

چهره محزون دشت ، کوه را در هم می‌شکند و برای فرار از سرنوشتی که در انتظار آرش است قدم علم میکند ، ولی آرش کوه را نیز قانع می‌نماید ، که شاید در آینده استواری آرش را به کوه تشبیه کنند اما نمی‌توانند استواری کوه را به استقامت قدم های آرش تشبیه کنند.

آرش خم خود را خمیده و برسنگ تکیه می‌زند ، راست را خم و چپ را راست می‌نماید . تیرها از تیر دان بیرون نمی‌آیند بسان آن که سنگ شده اند و می‌خواهند در مقابله با دستان قدرتمند آرش پیروز شوند تیر نیز می‌داندست که توسط تیر اندازی پرتاب می‌شود که تمام جهانیان در فراقش مویه می‌کنند و به شجاعت او می‌نازند و از این که کمانداری ،

همچون آرش برای گسترش سرزمین ایران خود را به آب و آتش می‌زند به خود می‌بالند . پرچم بر دوش آرش جولان می‌هد ، ابرها در تلاطم هستند ، تا با آخرین قطره خونی که از قلب آرش سرازیر می‌شود خون گریه کنند . درختان ، دستان بر سر می‌کوبند ، می‌گیرند و می‌خندند . اشک در چشم آرش سرازیر می‌شود ولی دستان آرش اشک را نیز تسکین می‌دهد با خود می‌گوید : "ای چشم گریه مکن تا آینده شکوهمند کشورم در مقابل چشمانم تیره و تار نشود." اشک‌ها می‌ایستند بسان آن که یخ زده بودند ، ولی دلیل آن دستور آرش نبود ، قلب بر چشمان فرمان داده بود که ای چشم گریه مکن تا پس از پایان آرش قافیه ببندیم و موسیقی اشک های آرش را رهبری کنیم .

تیرها می‌شود و آرش چهره در نقاب خاک می‌کشد . تیر ناراحت است و با به خاک افتادن آرش تیر ناراحت می‌شود نگاهی به عقب می‌اندازد ، اما به خاطر هدفش پشیمان می‌شود . آرش با لبخندی بربل ، ایرانیان را از شادی لبریز می‌نماید . تیر بر پای درختی تنومند فرود می‌آید و درخت شرمسار از اینکه مانع تیر جوانمردی شده است ، سعی می‌کند اقامتگاه خوبی باشد . تیر در زیر پای درخت آن قدر می‌گرید که رودی جاری می‌شود ، آبی که سر چشمه ی آن اشکی است که برای آرش ریخته شده است .

اینک ایران در مقابل توران قدم علم میکند و جوانمردی آرش را به رخ جهانیان می‌کشد .